روایتی از عرض ارادت شعرا به ساحت حضرت صدیقه(س)

ای از ازلیت به رتبت تو مخمّس

عاطفه جعفری- سیدمهدی موسوی‌تبار
خبرنگار

اقبال لاهوری در شعری می گوید:
«گفت به‌های اوز بالین بی‌نیاز» «گوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او برچید جبرئیل از زمین» «همچو شبنم ریخت بر عرش برین»
سخن از وجود نورانی کوثر آل‌محمد برای همه شاعران فرصت مغتنمی بوده است تا از ایشان بگویند و شعرشان را متبرک کنند. از شعرای قدیمی می‌توان به دقیقی، فردوسی، غضائری رازی، ناصرخسرو، سنایی، قوامی رازی، عطار نیشابوری، سعدی، خواجوی کرمانی، حسین واعظ کاشفی، بابافغانی شیرازی، هلالی جغتائی و اهلی شیرازی اشاره کرد. همچنین وحشی بافقی، محتشم کاشانی، عاشق اصفهانی، فانی شیرازی، جیحون یزدی، صفای اصفهانی، ادیب‌الممالک فراهانی، محمدتقی بهار، محمدحسین غروی اصفهانی، صغیر اصفهانی، مهدی الهی قمشه‌ای، شهریار هم در وصف حضرت فاطمه(س) شعر سروده‌اند. در این گزارش به بهانه شهادت حضرت زهرا(س) به این اشعار پرداخته‌ایم. اشعاری که هرکدام در زمانه خودش نمونه یک شعر عظیم فاطمی است.

از شیخ یوسف شامی در کتاب «درّ العظیم» نقل است که حضرت زهرا(ع) این اشعار را در مرثیه پدرشان سروده‌اند:

قُلْ لِلْمُغَیَّبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَی ان کُنْتَ تَسْمَعُ صَرْخَتی وَنِدَائِیَا
به آنکه در زیر توده‌های خاک پنهان شده بگو اگر فریاد و صدای مرا می‌شنیدی

صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّها صُبَّتْ عَلَی الْأَیَّامِ صِرْنَ لَیَالِیَا
بر من مصائبی فرو ریخت که اگر آنها بر روزها فرو ریخته بود، شب می‌شدند

قَدْ کُنْتُ ذَاتَ حَمًی بِظِلِّ مُحَمَّدٍ لَاأَخْشَی مِنْ ضَیْمٍ وَ کَانَ حَمَیً لِیَا
همانا من در سایه محمد حمایتی داشتم که از ستم نمی‌ترسیدم و او جوکش من بود

فَالْیَوْمَ أَخْضَعُ لِلذَّلِیلِ وَأُتْقِی ضَیْمِی وَأَدْفَعُ ظَالِمِی بِرِدَائِیَا
اما امروز برای شخص پست تواضع کنم و از ستم بر خود می‌پرهیزم و ستمگرم را با جامه‌ام دفع کنم

فَإِذَا بَکَتْ قُمْرِیَّةٌ فِی لَیْلِهَا شَجَنًا عَلَی غُصْنٍ بَکَیْتُ صَبَاحِیَا
اگر قمری به شبانگاهش گریه کند من در روز از غصه بر شاخساری بگریم

فَلَأَجْعَلَنَّ الْحُزْنَ بَعْدَکَ مُؤْنِسِی وَلَأَجْعَلَنَّ الدَّمْعَ فیک وِشَاحِیَا
اندوه را پس از تو مونسم قرار می‌دهم و دانه‌های اشک را در هجر تو گردنبندم

اقبال لاهوری:
مریم از یک نسبت عیسی عزیز
از سه نسبت حضرت زهرا(س) عزیز
نور چشم رحمة‌للعالمین
آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید
روزگار تازه آیین آفرید
بانوی آن تاجدار اهل آنی
مرتضی مشکل گشا، شیر خدا
پادشاه و کلبه‌ای ایوان او
یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق
مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم
حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین
پشت پا زد بر سر تاج نگین
در نوای زندگی سوز از حسین(ع)
اهل حق حرّیت آموز از حسین(ع)
سیرت فرزندها از امّهات
جوهر صدق و صفا از امّهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول
مادران را اسوه کامل بتول
بهر محتاجی دلش آن گونه سوخت
با یهودی چادر خود را فروخت
نوری و هم آتشی فرمانبرش
که رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا
آسیا گردان و لب قرآن سرا
گریه‌های او ز بالین بی‌نیاز
گوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او برچید جبرئیل از زمین
همچو شبنم ریخت بر عرش برین
رشته‌ی آیین حق زنجیر پاست
پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه گرد تربتش گردیدمی
سجده‌ها بر خاک او باشیدمی

***

ناصرخسرو:
رضوان به هشت خلد نیارد سر
صدیقه گر بود به حشر بارش
باکش ز هفت دوزخ سوزان نی
زهرا(س) چو هست یار و مددکارش
آن روز بیایند همه خلق و مخافات
هم ظالم و هم عادل بی‌هیچ محابا
آن روز در آن هول و فزع بر سر آن جمع
پیش شهدا دست من و دامن زهرا(س)
چون به حب آل زهرا(س) روی شستی روز حشر
نشنود گوشت ز رضوان جز سلام و مرحبا
پس پی آن پسران رو، پس از آن که تو را
پسران علی(ع) و فاطمه ز آنش سپرند

***

ذوالفقار ایزدی سوی که فرستادم بعد
زن و فرزند که را برد جز زهرا(س) و شبیر

***

قال اول جز پیمبر کس نگفت
وانگهی زی آل او آمد مقال
جز که زهرا(س) و علی(ع) و اولادشان
مر رسول مصطفی (ص) را کیست آل؟

***

من همی نازش به آل حیدر و زهرا کنم
تو همی نازش به سند و هند بد گوهر کنی
لعنت کنم بر آن بت کز امت محمد
او بود جاهلان را از اول بت نخستین
لعنت کنم بر آن بت کز فاطمه فدک را
بستد به قهر تا شد رنجور و خوار و غمگین
لعنت کنم بر آن بت کاو کرد و شیعت او
حلق حسین تشنه در خون خضاب و رنگین

ناصرخسرو:
جز فطامش نداد فاطمه را
داد حق شیر این جهان همه را
ولی شیری جو حیدر باسخا
کاو سراسر جمله عالم پر ز شیرست
زنی چون فاطمه خیرالنساء کو
سراسر جمله عالم پُر شهیدست
شهیدی چون حسین کربلا کو
سراسر جمله عالم پر شهیدست

***

قوامی رازی:
زهرا و مصطفی و علی سوخته ز درد
ماتم سرای ساخته بر سدره منتها
در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل
گریان که چیست درد حسین مراد او
حب یاران پیمبر فرض باشد بی‌خلاف
لیکن از بهر قرابت هست حیدر مقتدا
بود با زهرا و حیدر حجت پیغمبری
لاجرم بنشاند پیغمبر سرایی باسزا

***

محمود بن یمین‌الدین فریومدی:
شنیدم ز گفتار کارآگهان
بزرگان گیتی گفتن و مهان
که پیغمبر پاک والا نسب
محمد سر سروران عرب
چنین گفت روزی به اصحاب خود
به خاصان درگاه و احباب خود
که چون روز محشر درآید همی
خلایق سوی محشر آید همی
منادی برآید به هفت آسمان
که ای اهل محشر کران تا کران
زن و مرد چشمان به هم بر نهید
دل از رنج گیتی به هم برنهید
که خاتون محشر گذر میکند
ز آب مژه خاک تر می‌کند
یکی گفت گای پاک بی‌کین و خشم
زنان از که پوشند باری در چشم
جوابش چنین داد دارای دین
که بر جان پاکش هزار آفرین
ندارد کسی طاقت دیدنش
ز بس گریه و سوز و نالیدنش
به یک دوش او بر، یکی پیرهن
به زهرآلوده بهر حسن
ز خون حسینش به دوش دگر
فروهشته آغشته دستار سر
بدین سان رود خسته تا پای عرش
بنالد به درگاه دارای عرش
بگوید که خون دو والا گهر
ازین ظالمان هم تو خواهی مگر
ستم کس ندیدست از این بیشتر
بده داد من چون تویی دادگر
کند یاد سوگند یزدان چنان
به دوزخ کنم بندشان جاودان

***

شیخ عطار نیشابوری:
همه یاران در آن اندوه و محنت
شدند آخر بر خاتون جنت

***

مولانا جلال الدین رومی بلخی:
مرد را گویی بود زهر سنان
فاطمه مدح ست در حق زنان
در حق پاکی حق آلایش است
دست و پا در حقّ ما ستایش است
والد و مولود را او خلق است
لم یلد لم یولد او را لایق است
هر چه مولود است او زین سوی جوست
هر چه جسم آمد ولادت وصف اوست

***

سعدی شیرازی:
که با روی صافی و با رأی صاف
ز هر جانبی می‌نمودم طواف
یکی خانه در چشمم آمد ز دور
برونش منور ز خوبی و نور
ز تابش خرشه نور رخ آفتاب
ز نورش مزیّن به زیور ز خواب
کسی خواستم تا بپرسیم بسی
بسی بنگریدم ندیدم کسی
سوی آسمان کردم آنگه نگاه
که ای آفریننده مهر و ماه
ضمیر یقینی از تو دارد صفا
صفا بخشم از صفوت مصطفی
دلم صافی از صفوت ماه کن
ز اسرار این خانه آگاه کن
ز بالا صدایی رسیدم به گوش
که یا ای صفی آنچه بنوان به گوش
دعایی ز دانش بیاموزمت
چراغی ز صفوت برافروزمت
بگوای صفی با صفای تمام
به حق محمد علیه‌السلام
به حق علی صاحب ذوالفقار
سپهبدار دین شاه دلدل سوار
به حق حسین و به حق حسن
که هستند شایسته ذوالمنن
به خاتون صحرای روز قیام
سلام علیهم علیهم سلام
کز اسرار این نکته دلگشای
صفی را ز صفوت صفایی نمای
صفی چون بگرد این دعا از صفا
درودی فرستاد بر مصطفی
در خانه هم در زمان باز شد
صفی از صفایش سرافراز شد
یکی تخت در چشمش آمد ز دور
سرایای آن تخت روشن ز نور

نشسته برآن تخت مرد دختری
چو خورشید تابان بلند اختری
یکی تاج بر سر منور ز نور
ز انوار او حوریان را سرور
یکی طوق دیگر به گردن درش
بخوبی چنان چون بود در خورش
دو گوهر به گوش اندر آویخته
ز هر گوهری نوری انگیخته
صفی گفت یارب نمی‌دانمش
عنایت به خطی که بر خوانمش
خطاب آمد او را که از وی سوال
بکن تا بدانی تو بر حسب و حال
بدو گفت من دخت پیغمبرم
به این فر فرخنده‌گی درخورم
همان تاج بر فرق من باب من
دو دانه جواهر حسین و حسن
همان طوق در گردن من علی است
ولی خدا و خدایش ولی است
چنین گفت آدم که ای کردگار
درین بارگه بنده راهست بار
مرا هیچ از این‌ها نصیبی دهند
ازین خستگی‌ها طبیبی دهند
خطایی بگوش آمدش کای صفی
دلت در وفاهای عالم وفی
که اینها به پاکی چو ظاهر شوند
به عالم به پشت تو ظاهر شوند
صفی گفت با حرمت این احترام
مرا تا قیام قیامت تمام

***

وحشی بافقی:
گر بزیدی سبزتی این را نداند گو بدان
ماتم فرزند پیغمبر بود بر جمله فرض
کامده آل علی از فرقت او در فغان
رفته زهرا عصمتی در خلوت آل رسول
سر به زانو، دست بر سر، خسته‌دل، آزرده‌جان
مانده چون شبیر و شبر دو بزرگ نامدار

***

محتشم کاشانی:
آن در که جبرئیل امین بود خادمش
اهل ستم به پهلوی خیرالنسا زدند
عقد صفوت یافوت گوهر ز پاکان بود
نبود هیچ به عذر احتیاجش از پی آن
که شمع جمع طهارت از او فروزان بود
از او حرم شده آل
که از شرف قمرش در سراچه دربان بود
نگشت عمر وحی از «حی» فزون ز روی حساب
چراکه زندگی او به حی جنان بود

***

منظومه محبت مهر و آل او
بر خاطر کواکب ازهر نوشته‌اند
دوشیزگان پرده‌نشین حریم قدس
نام بتول بر سر معجر نوشته‌اند

***

محمد بن حسام‌الدین خوسفی:
چنین گفت آدم علیه‌السلام
که شد باغ رضوان مقیمش مُقام
روشن از عارضش این نه خرگاه
خرم از چهره‌اش این هفت اقلیم
از سموم اجلش حال تباه
چون شد آن سرو قد لاله‌عذار
لاله زین غم ز سر افکنده کلاه
سرو ازین غصه به بر جامه درید
کرد در ماتمش این جامه سیاه
ریخت در فرقتش آن خاک به سر
جانش از شوق ملاقات الله
چون شد از دار فنا سوی بهشت
بار بگشاد در آن عشرتگاه
رخت بربست از این غمخانه

***

امام خمینی(ره):
ای اولئیت، به تربت تو مُخمر
وی ابدیت، به طلعت تو مُقرر
آیت رحمت ز جلوه تو هویدا
رایت قدرت در آستین تو مُضمر
جودت، هویسترا به فیض مقدس
لطفت هویالشا به صدر مُصدّر
عصمت تو تا کشید پرده به اجسام
عالم اجسام گردد عالم دیگر
جلوه نور، نور ایزدی را مجلی
عصمت تو، سرّ مخفی را مظهر
گویم واجب تو را، نه آنت رُتبت
خوانم ممکن تو را، نه آنت مُقدر
ممکن اندر لباس واجب پیدا
واجبی اندر ردای امکان مُظهر
ممکن، امّا چه ممکن، علّت امکان
واجب، اما شعاع خالق اکبر
ممکن، اما یگانه واسطه فیض
فیض به مهتر رسد، وزان پس کهتر
ممکن، اما نمود هستی از وی
ممکن، امّا ز مُمکنات فزونتر
وین نه عجب، زانکه نور اوست ز زهرا
نور وی از حیدر است و او ز پیمبر
نور خدا در رسول اکرم پیدا
کرد تجلّی ز وی به حیدر صفدر

***

محمدعلی صاعد شاعر:
بارب با نور طاهر اولاد فاطمه
یارب به خون یک شهیدان کربلا
یارب به صدق سینه پیران راستگوی
یا رب به آب دیده مردان آشنا
دل‌های خسته را به کرم مرهمی فرست
ای نام اعظمت در گنجینه شفا
که بر قول ایمان کنم خاتمه
خدایا به حق بنی‌فاطمه
من و دست و دامان آل رسول
اگر دعوتم رد کنی ور قبول

***

خواجوی کرمانی:
به نور چشم پیمبر که نور ایمان بود
عقیق صفوت یاقوت گوهر پاکان بود
نبود هیچ به عذر احتیاجش از پی آن
که شمع جمع طهارت از او فروزان بود
به حق علی صاحب ذوالفقار
سپهبدار دین شاه دلدل سوار
به حق حسین و به حق حسن
که هستند شایسته ذوالمنن
به خاتون صحرای روز قیام
سلام علیهم علیهم سلام
کز اسرار این نکته دلگشای
صفی را ز صفوت صفایی نمای
صفی چون بگرد این دعا از صفا
درودی فرستاد بر مصطفی
در خانه هم در زمان باز شد
صفی از صفایش سرافراز شد
یکی تخت در چشمش آمد ز دور
سرایای آن تخت روشن ز نور

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

چون روی از عارضش این نه خرگاه
مقدم تازه میهمانی را
می‌رود از کف گران‌مردی
آسمان همسر جوانی را
آتش مرگ مادری میسوخت
دل اطفال خسته‌جانی را
مردم آرام لیک آهسته
نوحه‌گر چند طفل دل‌خسته
بر سر دوش جسمه بی‌جانی
حمل می‌شد به نقطه‌ای مرموز
همه خواهان به دل دراری شب
گرچه شب تلخ بود و طاقت‌سوز
تا مگر راز شب نکردند فاش
نبرد پی به راز شب دل روز
راز شب بود پیکر زهرا
که شب آغوش خاک گشتش جا
راز شب بود باتوبی معصوم
که چو مردی از زمانه نژاد
هجده‌ساله باتوبی پرشور
که سیه کرده چهره بیداد
باتوبی کز سخن به محضر آن
ریخت آتش به جان استبداد
باتوبی شیردل، دلیر و شجاع
که نمود از حقوق خویش دفاع
گرچه زن بود لیک مردانه
از قیام آتشی عظیم افروخت
شعله‌ای برکشید از دل خویش
که سیه خرمن ستم را سوخت
درس احقاق حق و دفع ستم
به جهان و جهانیان آموخت
مردم خفته را ز خواب انگیخت
آبروی ستمگران را ریخت

***

غضائری رازی:
مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود
که روز حشر به این پنج تن رهائم تن
بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر:
محمد و علی و فاطمه، حسین و حسن

***

مرحوم سید حسن حسینی:
چون روی گرفته، به زهرا خطاب کرد
وحش زمین و مرغ هوا را، کباب کرد
کای مونس شکسته‌دلان حال ما ببین
ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در خلد، بر حجاب دو کون آستین فشان
وندر جهان مصیبت ما برملا ببین
نی، نی وراچو ابر خروشان به کربلا
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تن‌های کشتگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی(ص) مدام
یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پوروریشش در کنار تو
غلطان به خاک معرکه کربلا ببین
یا بضعة‌الرسول ز این زیاد، داد
کاو خاک اهلبیت رسالت، به باد داد

***

هاتف اصفهانی:
که خم از باد اجل شد ناگاه
حیف از فاطمه آن نخل جوان
در جهان خیل نکویان راشاه
حیف از آن گوهر ارزنده که بود
پرتو طرب افزا غم گاه
حیف از آن شمع فروزنده که بود
عنقریب همدم و عصمت همراه
بود از پاکی طینت تا بود
پاک‌دامان وی از لوث گناه
بود ذیل وی از آلایش دور
میکشید انتظار خاک آن شب
مقدم تازه میهمانی را
می‌رود از کف گران‌مردی
آسمان همسر جوانی را
آتش مرگ مادری میسوخت
دل اطفال خسته‌جانی را
مردم آرام لیک آهسته
نوحه‌گر چند طفل دل‌خسته
بر سر دوش جسمه بی‌جانی
حمل می‌شد به نقطه‌ای مرموز
همه خواهان به دل دراری شب
گرچه شب تلخ بود و طاقت‌سوز
تا مگر راز شب نکردند فاش
نبرد پی به راز شب دل روز
راز شب بود پیکر زهرا
که شب آغوش خاک گشتش جا
راز شب بود باتوبی معصوم
که چو مردی از زمانه نژاد
هجده‌ساله باتوبی پرشور
که سیه کرده چهره بیداد
باتوبی کز سخن به محضر آن
ریخت آتش به جان استبداد
باتوبی شیردل، دلیر و شجاع
که نمود از حقوق خویش دفاع
گرچه زن بود لیک مردانه
از قیام آتشی عظیم افروخت
شعله‌ای برکشید از دل خویش
که سیه خرمن ستم را سوخت
درس احقاق حق و دفع ستم
به جهان و جهانیان آموخت
مردم خفته را ز خواب انگیخت
آبروی ستمگران را ریخت

***

غضائری رازی:
مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود
که روز حشر به این پنج تن رهائم تن
بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر:
محمد و علی و فاطمه، حسین و حسن

***

مرحوم سید حسن حسینی:
چون روی گرفته، به زهرا خطاب کرد
وحش زمین و مرغ هوا را، کباب کرد
کای مونس شکسته‌دلان حال ما ببین
ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در خلد، بر حجاب دو کون آستین فشان
وندر جهان مصیبت ما برملا ببین
نی، نی وراچو ابر خروشان به کربلا
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تن‌های کشتگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی(ص) مدام
یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پوروریشش در کنار تو
غلطان به خاک معرکه کربلا ببین
یا بضعة‌الرسول ز ابن زیاد، داد
کاو خاک اهلبیت رسالت، به باد داد

***

هاتف اصفهانی:
که خم از باد اجل شد ناگاه
حیف از فاطمه آن نخل جوان
در جهان خیل نکویان راشاه
حیف از آن گوهر ارزنده که بود
پرتو طرب افزا غم گاه
حیف از آن شمع فروزنده که بود
عنقریب همدم و عصمت همراه
بود از پاکی طینت تا بود
پاک‌دامان وی از لوث گناه
بود ذیل وی از آلایش دور
قصیده ملک‌الشعرای بهار:
ای زده زنار بر، ز مشک به رخسار!
جز تو که به مه ز مشک برزده زنار؟
زلف نگونسار کرده‌ای و ندانی
کو دل خلقی ز خویش کرده نگونسار
روی تو تابنده ماه بر زبر سرو
موی تو تابیده مشک از بر گلنار
چشم تو ترکی و کشوریش مسخر
زلف تو دامی و عالمیش گرفتار
ریحان داری، دمیده بر گل نسرین
مرجان داری، نهاده بر در شهوار
آفت جانی از آن دو غمزه دلدوز
فتنه شهری از آن دو طره طرار
فتنه شدستم به لاله و سمن از آنک
چهر تو باغی است لاله‌زار و سمن‌زار
ز آن لب شیرین تو بدیع نماید
این همه ناخوش کلام و تلخی گفتار
ختم بود بر تو دلربایی، چونانک
نیکی و پاکی به دخت احمد مختار
زهرا، آن اختر سپهر رسالت
کو را فرمانبرند ثابت و سیار
فاطمه، فرخنده‌مام یازده سرور
آن به دو گیتی پدرش، سید و سالار
پرده‌نشین حریم احمد مرسل
صدر گزین بساط ایزد دادار
عرفان، عقد است و اوست واسطه عقد
ایمان، پرگار و اوست نقطه پرگار
از پی تعظیم نام نامی زهراست
اینکه خمیده است پشت گنبد دوار
بر فلک ایزدی است نجمی روشن
در چمن احمدی است نخلی بربار
بار ولایش به دوش گیر و میندیش
ای شده دوش تو از گناه گرانبار!
عصمت، چرخ است و اوست اختر روشن
عفت، بحر است و اوست گوهر شهوار
کوس کمالش گذشته از همه گیتی
صیت جلالش رسیده در همه اقطار
فر و شکوه و جلال و حشمت او را
گر بندانی، ببین به نامه و اخبار

***

مثنوی «حضرت زهرا دلش از یاس بود»
از مرحوم احمد عزیزی:
عشق من پاییز آمد مثل پار
باز هم ما بازماندیم از بهار
احترق لاله را دیدیم ما
گل دمید و خون نجوشیدیم ما
باید از فقدان گل خونجوش بود
در فراق یاس مشکی‌پوش بود
یاس بوی مهربانی می‌دهد
عطر دوران جوانی می‌دهد
یاس‌ها یاد آور پروانه‌اند
یاس‌ها پیغمبران خانه‌اند
یاس در هر جا نوید آشتی است
یاس دامان سپید آشتی است
در شبان ما که شد خورشید؟ یاس
بر لبان ما که می‌خندید؟ یاس
یاس یک شب را گل ایوان ماست
یاس تنها یک سحر مهمان ماست
بعد روی صبح بر بر می‌شود
راهی شب‌های دیگر می‌شود
یاس مثل عطر پاک نیت است
یاس استشهادی معصومیت است
یاس را آیینه‌ها رو کرده‌اند
یاس را پیغمبران بو کرده‌اند
یاس بوی حوض کوثر می‌دهد
عطر اخلاق پیمبر می‌دهد
حضرت زهرا دلش از یاس بود
دانه‌های اشکش از الماس بود
داغ عطر یاس زهرا زیر ماه
می‌چکانید اشک حیدر را به راه
عشق معصوم علی یاس است و بس
چشم او یک چشمه الماس است و بس
اشک می‌ریزد علی مانند رود
بر تن زهرا گل یاس کبود
گریه‌ای گریه چون ابر چمن
بر کبود یاس و سرخ نسترن
گریه کن حیدر که مقصد مشکل است
این جدایی از محمد مشکل است
گریه کن زیرا که دخت آفتاب
بی‌خبر باید بخوابد در تراب
این دل یاس است و روح یاسمین
این امانت را امین باش ای زمین
نیمه‌شب دزدانه باید در مغاک
ریخت روی گل خورشید خاک
یاس خوشبوی محمد داغ دید
صد فدک زخم از گل این باغ دید
مدفن این ناله غیر از چاه نیست
جز دو کس از قبر او آگاه نیست
گریه بر فرق عدالت کن که فاق
می‌شود از زهر شمشیر نفاق
گریه بر طشت حسن کن تا سحر
که بر است از لخته خون جگر
گریه کن چون ابر بارانی به چاه
بر حسین تشنه‌لب در قتلگاه
خاندانت را به غارت می‌برند
دخترانت را اسارت می‌برند
گریه بر بی‌دستی احساس کن
گریه بر طفلان بی‌عباس کن
باز کن حیدر تو شط اشک را
تا نگیرد با خجالت مشک را
گریه کن بر آن یتیمانی که شام
با تو می‌خوردند در اشک مدام
گریه کن چون گریه ابر بهار
گریه کن بر روی گل‌های مزار
من بهاری مرده دارم ای خزان
زخم آن گل در تن من چاک شد
آن بهار مرده در من خاک شد
ای بهار گریه بار ناامید
ای گل مایوس من یاس سپید

***

شعری از علی موسوی گرمارودی:
دیدم کنار راهگذاران شاه شهر
یک خردسال کودک افسرده نزند
یک پا میان لای و لجن‌های جوی آب
دور از خروش کاذب شهر، ایستاده بود
چون: برکرانه‌های افق تک ستاره‌ای
با حالتی که سخت غم‌انگیز و ساده بود
چون بره‌های خرد جدا مانده از گله
از گرمگاه سینه به بانگی خروشناک
با گریه‌های تلخ، صدا می‌کرد:
مادر!
اینک منم:
آن طفل دورمانده گمگشته
آن خردسال کودک سرگشته
ای مادر عزیز همه عالم!
کو مهربار دامن پاکت، کو؟

***

مرحوم آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی
مشهور به: کمپانی:
ناطقه مرا مگر، روح قُدُس کند مدد
تا که ثنای حضرت، سیده‌ی نسا کند
مطلع نور ایزدی، مبدا فیض سرمدی
جلوه او حکایت از، خاتم انبیا کند
بسمله‌ی صحیفه‌ی، فضل و کمال و معرفت
بلکه گهی تجلّی از، نقطه‌ی تحت، با، کند
دانره شهود را، نقطه‌ی مُلتقی بُود
بلکه سِرّه که دعوی، او کشفُ الغطا کند
حامل سِرّ مستسِرّ، حافظ غَیب مستَتِرّ
دانش او احاطه بر، دانش ما سوا کند
بضعه‌ی سید بشر، ام ابَمَه غُرر
کیست جز او که همسری، با شه لافتی کند؟
وحی نبوتش نَسَب، جود و فتوتش حَسَب
قصه‌ای از مروتش، سوره «هل أتی» کند
در جبروت، حکمران، در ملکوت، قهرمان
در تَشَئات کُن فکان، حُکم «بما تَشاء» کند
قبله خلق، روی او؛ کعبه عشق، کوی او
چشم امید، سوی او؛ تا به که اعتنا کند
مُفتتا! متاب رو؛ از در او به هیچ سو
زانکه مس وجود را، فضّه‌ی او طلا کند.

***

عطار نیشابوری:
بدو گفتم ز درویشی زهرا(س)
مرا جان و جگر شد خون و خارا
کسی کاو خواجه هر دو جهان است
جهاز دخترش اینک عیان است
عطار در الهی‌نامه برای حضرت فاطمه زهرا لقب «خاتون جنت» را به کار می‌برد و می‌گوید:
همه یاران در آن اندوه و محنت
شدند آخر بر خاتون جنت

***

سنایی غزنوی:
سراسر جمله عالم پر زنانند
زنی چون فاطمه خیرالنساء کو؟

***

هلالی جغتایی:
کیست آن چهار مه به مذهب من
علی(ع) و فاطمه(س)، حسین(ع) و حسن(ع)

***

شیخ بهایی:
چشم امید نیست به هیچ آستان مرا
الا به آستانه فرخنده بتول
الا انانه انقبا بانوی جزا
نور الهدی حبیبه حق بضعه رسول
آن بانویی که دور حریمش گذر نکرد
از دور باش عصمت او وهم بالفضول

***

علامه اقبال لاهوری:
نور چشم رحمة‌للعالمین
آن امام اولین و آخرین
بانوی آن تاجدار هل اتی
مرتضی مشکل گشا شیر خدا
پادشاه و کلبه ایوان او
یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق
مادر آن کاروان سالار عشق
مریم از یک نسبت عیسی عزیز
از سه نسبت، حضرت زهرا عزیز
مزرع تسلیم را حاصل، بتول
مادران را اسوه کامل، بتول
بهر محتاجی دلش آن گونه سوخت
با یهودی چادر خود را فروخت
آن ادب پرورده صبر و رضا
آسیا گردان و لب قرآن سرا

چارسو

شجریان به‌زودی از بیمارستان مرخص می‌شود

یکی از پزشکان معالج محمدرضا شجریان درباره وضعیت پزشکی این استاد آواز کشورمان گفت: «حال این هنرمند موسیقی اکنون در وضعیت بهتر و ثابتی قرار دارد و به‌زودی از بیمارستان مرخص خواهد شد.» محمدرضا شجریان که روز گذشته برای انجام چک‌آپ پزشکی در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری شده بود، اکنون در وضعیت بهتری قرار دارد و امروز یا فردا از بیمارستان مرخص خواهد شد. حسن سعید رئیس هیات مدیره به مدت نامحدود شجریان درباره حال و اعطای جایزه بستری شدن این هنرمند، در گفت‌وگو با ایسنا گفت: «خیلی سال است که خدمت استاد هستم و از امور پزشکی ایشان اطلاع دارم. در اینجا هماهنگی بین تیم پزشکان استاد را من انجام می‌دهم. او تغییر چندانی نداشته است و هر چند وقت یک‌بار می‌خواهیم که بیایند تا علائم مختلف را برای پیگیری بیماری شان کنترل کنیم و به همین منظور یکی، دو روز در بیمارستان بستری می‌شوند.» او درباره وضعیت ریه‌های محمدرضا شجریان توضیح داد: «ریه ایشان از قبل مشکل داشت و الان بهتر از قبل است و خوشبختانه آب آنچنانی ندارد.» دکتر هماهنگ کننده تیم پزشکی محمدرضا شجریان همچنین اظهار کرد که اکنون حال این هنرمند بهتر و وضعیتش در حال کنترل است.

اکران ۲۳ نفر در شهرهایی که سینما ندارند

اکران فیلم سینمایی «۲۳ نفر» به کارگردانی مهدی جعفری و تهیه کنندگی مجتبی فرآورده از امروز سه‌شنبه ۸ بهمن ماه به توسط عمارباز در شهرهای فاقد سینما آغاز می‌شود. فیلم سینمایی «۲۳ نفر» دومین ساخته مهدی جعفری محصول سازمان هنری رسانه‌ای اوج، روایت گروهی از زندانگان نوجوان ایرانی است که در جریان جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۱ به اسارت نیروهای عراقی درآمدند. مهدی جعفری پیش از این سابقه ساخت «۲۳ نفر» را تولید کرده بود که جزء اولین آثار در معرفی نوجوانان حاضر در جنگ بود. آنچه راجع به فیلمنامه می‌توان گفت، سوژه بسیار ناب و متفاوت آن است. ضمن اینکه تصویر فوق‌العاده نزدیک و اصطلاحا کلوزآپی است از وضعیت اسرا در سینمای ایران که تا به‌حال این گونه پرداختی را شاهد نبودیم. ۲۳ نفر اما قهرمان مشخصی ندارد و این طلایی‌ترین انتخابی است که نویسنده فیلمنامه و کارگردان فیلم می‌توانست به‌عنوان راهبرد و استراتژی فیلم برگزیند. مهدی جعفری به درستی تشخیص داده قهرمان این فیلم تمام ۲۳ نفر هستند. مخاطبان و علاقه‌مندان می‌توانند در شهرهای بدون سینما و مناطقی که امکان پخش فیلم در آن به‌دلایل مختلف وجود ندارد، با ثبت‌سفارش در سایت www.ammaryar.ir یا تماس با شماره‌تلفن‌های ۴۲۷۹۵۹۱۰ و ۴۲۷۹۵۶۲۰ درخواست خود را ثبت کنند.

نمایش سرباز با محوریت زندگی سردار سلیمانی

نمایش «سرباز» به نویسندگی امیرحسین شفیعی و کارگردانی پژمان شاهوردی براساس مستندات و روایت‌های موجود از سه فراز مهم زندگی سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی تولید می‌شود. سه فراز جنگ ۳۳ روزه لبنان و ریشه کن کردن داعش در سوریه و عراق است. سرباز به‌عنوان حاصل کار مشترک اداره‌کل هنرهای نمایشی و انجمن تئاتر انقلاب و دفاع مقدس، نمایشی بی‌کلام است و نویسنده و کارگردانش کوشیده‌اند با خلق تصاویر خلاق، مفاهیم را در مدت زمان ۲۵ دقیقه به مخاطب منتقل کنند. با توجه به زمان اندک دو گروه حرفه‌ای تئاتر خیابانی «شهر آشوب» و «کارگاه هنر ایران» برای خلق این اثر، این دو گروه از همه ظرفیت‌های خود برای تولید سرباز استفاده کرده‌اند. در این نمایش کاظم رودگر به‌عنوان مدیرتولید پروژه حضور دارد و بازیگران آن عبارتند از پژمان شاهوردی، مهدی جودکی، مسعود کردی، سیاوش مقدسی، علیرضا حسینی، مبین کبودوند، عارف کاوند، آرش فلاحی‌فرد، علی دهریزی و میثم کردی. سرباز از ۱۶ تا ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۹۸ هر روز ساعت ۱۶ در محوطه مجموعه تئاترشهر اجرا می‌شود.

سازمان آگهی‌های روزنامه فرهیختگان
Advertisement's Organization
تلفن:
(۰۲۱)
۶۶۳۴۸۰۱۸
۶۶۳۴۸۰۴۶
فکس:
۶۶۳۴۸۰۱۷
(۰۲۱)
ایمیل:
a66348018@gmail.com

تاسیس شرکت با مسئولیت محدود نوآوران موتورسیکلت کالا در تاریخ ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ به شماره ثبت ۵۵۳۳۰۰ به شناسه ملی ۱۴۰۰۸۹۲۳۹۷۳ ثبت و امضای ذیل دفاتر تکمیل گردیده که خلاصه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم آگهی می‌گردد. موضوع فعالیت: واردات و صادرات و خرید و فروش کلیه موتور و قطعات و کالاهای مجاز داخلی و خارجی به‌ویژه موتورسیکلت و قطعات و لوازم آن و طراحی، ساخت، تهیه و تولید و مهندسی، مونتاژ و خرید و پیش خرید و فروش و پیش فروش و انجام کلیه فعالیت‌های مربوط به انواع موتورسیکلت‌ها دوچرخ و سه چرخ و چهار چرخ ورزشی و انواع موتورسیکلت، دوچرخه و خودروبرقی و بنزینی، کارت (ماشین‌های کارتینگ)، جت اسکی، اسکوتر، ای‌تی‌وی و باگی، مگ‌وی و دایونیک و اسنومبیل، اسکی، پاراگلایدر، سه چرخ معلولین، یدک کش‌ها، و قطعات مربوطه و خدمات پس از فروش آنها و طراحی، ساخت، تهیه و تولید، مونتاژ و خرید و فروش و واردات وسایل، لوازم، ماشین‌آلات، دستگاه‌ها و خط تولید موتورسیکلت و دوچرخه و خودرو و قطعات آن و کلیه موارد ذکر شده در موضوع شرکت و ترخیص کالاها از گمرک و ح